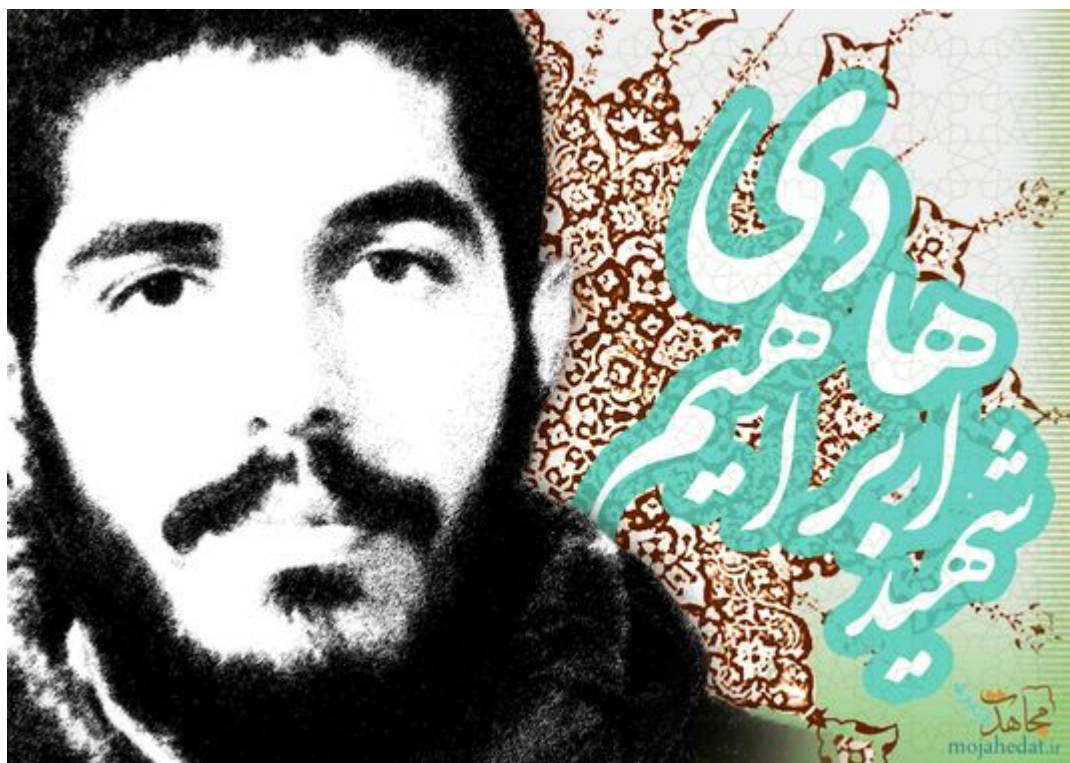


سلام ابراهیم (یادداشتی از یک معلم)



تصمیم گرفته بودم وقتی رفتم سر کلاس درس کلاسم یه فرقی با بقیه کلاس ها داشته باشه ..
خیلی فکر کردم که چکار کنم ..
شاگردام پسر بچه بودند ، وقتی سر کلاس می رفتم فقط درباره ی زور و بازو و قهرمان هایی که توی ماهواره بودند حرف می زدند ... قهرمان هایی که توی بازی های رایانه ای بود...
هر وقت می رفتم سر کلاس یه حدیث از ائمه روی تخته کلاس می نوشتم ولی به نتیجه ای که می خواستم نمی رسیدم ...
تا اینکه تصمیم گرفتم یه قهرمان براشون معرفی کنم که جایگزین قهرمان های پوشالی اون ها بشه...
رفتم سراغ شهدا...
اما مونده بودم کدوم شهید...
از شهدا خواستم خودشون کمک کنند...
اسم شهدا رو توی کاغذ نوشتم و قرعه کشی کردم ..
قرعه به نام شهید هادی در اومد...
بسم الله رو گفتم و شروع کردم به برگردوندن کتاب سلام بر ابراهیم با زبانی ساده تر و کودکانه تر..

تصمیم گرفتم اصلا توی قصه نگم که ابراهیم یک شهید...
هر روز یه قصه از ابراهیم می گفتم ..
به بچه ها گفته بودم ابراهیم زنده ست و من آخر قصه شما رو می برم
پیشش...
حالا نزدیک یک ماه از شروع این کار می گذره و باورتون نمی شه که
ابراهیم شده قهرمان کلاس ما ..
باورتون نمی شه بچه هایی رو که با هیچ چیز نمی تونستم ساکت کنم
چه طوری وقتی نوبت قصه ابراهیم می شه ساکت می شن ..
وقتی یه روز فراموش می کنم که قصه ابراهیم رو بگم ، چه غوغایی توی
کلاس می شه که خانوم چرا یادتون رفت آخه؟؟
22 بهمن تولد(شهادت تولد یک قهرمان است) ابراهیم..
و من بهشون گفتم که قراره ببرمشون پیش ابراهیم ..
همش می گفتن خانوم ما برای تولد ابراهیم چی بخریم براش؟وقتی
دیدیمش چه کارکنیم...
و حالا شهدای گمنام شهرما منتظر بچه های کلاس من هستند ، که روز 22
بهمن بریم پیششون...
یادداشت های یک معلم

منبع: <http://www.afsaran.ir/link/1181651>